

همراه با ویژه نامه خردسال
صفحات ۸ تا ۱۳

شماره ۱۸۱

کوری شاهزاده

بهار ۱۴۰۱



به نام خدا

شاهزاده گودی

شماره ۱۸۱

بهار ۱۴۰۱

فهرست

نزدیک فرشته ها

۴

مردم عزیز ایران

۲

بابابزرگ خوبم

۱

جورچین

۱۲

هرگز نشه فراموش

۱۰

انگلیسی یاد بگیریم

۱۷

شناسنامه خدا

۱۶

بهترین کمک

۲۳

بچه های مجله

۲۴

مهره های رنگی

۷

غنچه های مامان و بابا

۸

مارپیچ

۹

دنیای برام قشنگه

۱۴

آزمایش علمی

۱۵

جدول

۲۰

سلطان پرواز

۱۸

رنگ آمیزی

۱۳

کاردستی

۲۱



صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر رحیم نریمانی
سرپرست: زهرا خسروی

دبیر تحریریه: مصطفی فیضی پور
سرپرست نویسندگان: سارا طباطبائی امین
تصویرگر و طراح گرافیک: هادی عسکری
ناظر نشریه: سیده فاطمه رضایی
ناظر فنی چاپ: علیرضا قاسمی
تلفن دفتر تحریریه: ۰۸-۸۸۸۳۵۱۰۸
تلفن امور مشترکین: ۰۸-۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۰۸-۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

ناشر: انتشارات شاهد
آدرس: تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراء بهار شمالی شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸

جهت دریافت نسخه ی الکترونیکی نشریه ی (شاهد کودک)
می توانید به سایت نوید شاهد
به آدرس: www.mag.navideshahed.com مراجعه نمایید.

بابا بزرگ خوبم

من فقط عکس تو را
 دیده‌ام توی کتاب
 قصه‌ها درباره‌ات
 خوانده‌ام شب وقت خواب
 من شنیدم آمدی
 بهمن پنجاه و هفت
 آمدی با خنده‌ات
 غصه‌ها از بین رفت
 سال‌ها مانند کوه
 در جماران بوده‌ای
 واقعا تو رهبر
 خوب ایران بوده‌ای
 بوده‌ای بابا بزرگ
 تو برای بچه‌ها
 ای امام نازنین
 کاش می‌دیدم تو را!!

مردم عزیز ایران

آقای تعمیرکار به حسین و مادرش که منتظر تعمیر اتومبیلشان در کنار خیابان بودند گفت : متاسفم اما تعمیر اتومبیل شما خیلی طول می کشد، حسین با شنیدن این صحبت با ناراحتی گفت : یعنی من نمی توانم به موقع به مسجد برسم و سرود ایران را بخوانم؟ مادر گفت:نه، چون خیابان پر از جمعیتی است که به سمت راهپیمایی می روند اما شاید بتوانی با گوشی تلفن همراه و با میکروفن هایی که در راهپیمایی از آن استفاده می شود، از همین جا شعری که آماده کرده ای را برای مردم بخوانی! چند دقیقه بعد، حسین پشت میکروفن ایستاد و شروع به خواندن شعر زیبایی درباره ایران کرد.





آقای تعمیرکار با شنیدن صدای حسین کنار او ایستاد و دستش را روی سینه گذاشت، یک دوچرخه سوار با پرچمی که به دوچرخه‌اش وصل کرده بود هم به سمت آن‌ها آمد. جانبازی که روی صندلی چرخدار به سمت راهپیمایی می‌رفت هم خودش را به آن‌ها رساند. کم کم بچه‌هایی که سربند پرچم داشتند هم به آن‌ها اضافه شدند و همه با هم در کنار حسین شروع به خواندن کردند: ای ایران... ای مرز پرگوهر ... پس از پایان سرود، حسین و مادرش با خوشحالی زیاد، به همراه مردمی که دور آن‌ها جمع شده بودند در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن شرکت کردند.





نزدیک فرشته‌ها

من و دایی عباس به خیابان رفته بودیم. من یک پرنده فروشی دیدم. به دایی گفتم: برای من دو پرنده کوچک می‌خریدی؟ دایی پرسید: می‌خواهی با آنها چه کنی؟ گفتم: می‌خواهم آن‌ها را در یک قفس کوچک و قشنگ نگه دارم. دایی گفت: در خانه حضرت علی (ع) مرغابی‌هایی بودند که آن‌ها را کسی به امام حسین (ع) هدیه داده بود. یک روز حضرت علی (ع) به دخترشان گفتند: این‌ها زبان ندارند که وقتی گرسنه یا تشنه می‌شوند بتوانند چیزی بگویند یا از تو چیزی بخواهند آن‌ها را رها کن تا از آنچه خدا روی زمین آفریده، بخورند و آزاد باشند.

به پرنده‌های بیچاره نگاه کردم و گفتم: دوتا پرنده برایم می‌خریدی؟ دایی گفت: قفس هم می‌خواهی؟ گفتم: نه! می‌خواهم آن‌ها را آزاد کنم. دایی گفت: در روز تولد حضرت علی (ع) تو با آزاد کردن پرنده‌ها، قشنگترین هدیه را به ایشان می‌دهی. ما دوتا پرنده خریدیم و آن‌ها را آزاد کردیم. پرنده‌ها پر زدند و به آسمان رفتند

دور دور، جایی نزدیک فرشته‌ها.









مهره‌های رنگی

مادر هانیه کوچولو مشغول بند کردن مهره‌های رنگی زیبایی بود که در سجاده اش قرار داشت. هانیه با دیدن آن مهره‌های زیبا با خوشحالی گفت: شما می‌خواهید با آن‌ها برای من گردنبند درست کنید؟ مادر خندید و گفت: حتماً برایت گردنبند درست می‌کنم اما امروز قرار است با این مهره‌ها، یک تسبیح زیبا برای گفتن ذکر تسبیحات حضرت زهرا(س) درست کنم. هانیه با تعجب پرسید: تسبیحات حضرت زهرا(س) دیگر چیست؟ مادر گفت: در زمان‌های قدیم یک روز حضرت زهرا(س) به پدر عزیزشان حضرت محمد(ص) گفتند: من از انجام کارهای خانه خیلی خسته می‌شوم بخاطر همین نمی‌توانم به اندازه کافی با فرزندان عزیزم، حسن و حسین وقت بگذرانم. حضرت محمد(ص) بعد از شنیدن صحبت‌های حضرت زهرا(س) گفتند: دختر عزیزم! اگر ۳۴ بار ذکر الله اکبر، ۳۳ بار ذکر الحمدالله و ۳۳ بار ذکر سبحان الله را بگویی دیگر خسته نمی‌شوی! هانیه گفت: چه جالب من فکر می‌کنم شما می‌خواهید به تعداد آن ذکرها مهره‌های رنگی را بند کنید! مادر گفت: بله. اینطور می‌توانیم یک تسبیح زیبا داشته باشیم و بعد از هر نماز، با خواندن ذکر تسبیحات حضرت زهرا(س) انرژی بگیریم.

سمیه خدارحمی





خونه ما یه باغه
مامان بابا گل هستن
با عطر و بوی زیبا
کنار من نشستن

با این گلا همیشه
قلبم پر از بهاره
برق نگاه اونا
شادی برام میاره

منم یه غنچه هستم
یه غنچه خندونم
می‌خوام یه روز گل بشم
مثل اونا! آخ جونم!

بچه ها سهیل میخواد از خونشون بره بیرون بهش کمک کنید تا بتونه ماسکشو پیدا کنه



قاصدک



هم‌کج نشه فراغوش

فاطمه کشاورز

اگر در یخچالو
باز بذاریم، مصرف
برقش زیاد میشه!



یه ذره دیگه
نوشیدنی بخورم، در
یخچالو می‌بندم!



مادر میگه بین ساعت ۶
تا ۱۰ شب نباید از وسایل
برقی استفاده کنیم، کاش
زودتر رفته بودی حمام!



سخت نگیر سارا!



وای یادم رفت لامپ اتاقو خاموش کنم. اشکال نداره! میرم زیر پتو تا نور لامپ اذیتم نکنه و بتونم بخوابم!



بعدا خاموش می‌کنم. فعلا باید نقاشیمو رنگ کنم.

سعید جان! اگر نمی‌خواهی برنامه کودک ببینی تلویزیون رو خاموش کن!



احتمالا بعضیا در مصرف برق صرفه جویی نکردن و باعث شدن برق بعضی از خونه‌ها بره

چون تبلتم شارژ نداشت، کلاس امروزمو از دست دادم. دیگه در مصرف برق صرفه جویی می‌کنم.



زود باش تبلتتو روشن کن الان کلاست آنلاین شروع میشه!

اوه نه! تبلتم شارژ نداره، برق هم رفته



دور حروف درست خط بکشید.

جورچین واژه ها

بادبادک

هلو

کفش

فرشته

ب
ا

☆ دیکته بازی ☆ واژه سازی ☆



فا

ر

ش

فا

ک

د

ب

د

و

ل

ه

ت



دوست عزیز تصویر زیر را به سلیقه خودت رنگ کن و اسم کتابهایی را که خوانده ای روی جلد کتاب های بچه ها بنویس.



شاعر: جواد محقق

دنیا برام قشنگه

شعر

پدر بزرگ خوبم
همیشه مهربونه
وقتی که پیشم باشه
برام کتاب می خونه
مادر بزرگ نازم
خیلی برام عزیزه
هرچی غذا می پزه
خوشمزه و لذیذه
وقتی با اونها باشم
غصه و غم ندارم
دنیا برام قشنگه
هیچ چیزی کم ندارم



پیدا کردن نور توسط گیاهان

یک جعبه مقوایی بردارید و یک سوراخ بزرگ را در قسمت ته آن ایجاد کنید. اگر جعبه سوراخ‌های دیگری دارد آن‌ها را بپوشانید.

دو تکه کارتن مقوایی را ببرید و به صورت افقی و مانند مانعی کوتاه در دیواره‌های داخلی جعبه بچسبانید. البته می‌توانید یکی را به طرف چپ و دیگری را به طرف راست کارتن بچسبانید.

جعبه را طوری قرار دهید که سوراخ در قسمت بالا باشد. حالا یک گیاه لوبیا را داخل آن بگذارید.

جعبه را ببندید و آن را کنار یک پنجره رو به آفتاب قرار دهید. چهار یا پنج روز که گذشت به جعبه نگاه کنید.

چه اتفاقی افتاده؟!

بله درست گفتید. گیاه مانع‌ها را دور زده و به سمت منبع نور رشد کرده است.





شنا سنا مه خدا

• سوره توحید با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ شروع می شود.

• وقتی می گوییم:

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

یعنی ما فقط یک خدا داریم.

• وقتی می گوییم:

اللّٰهُ الصَّمَدُ

یعنی خداوند به هیچ کسی نیاز ندارد. اما همه آفریده های خداوند به او نیاز دارند!

• وقتی می گوییم:

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

یعنی هیچ کس خداوند را به دنیا نیاورده است و خود خداوند هم بچه ندارد.

• وقتی می گوییم:

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ

یعنی هیچ کسی به بزرگی و قدرت خداوند وجود ندارد.



بیا با نقاشی انگلیسی یاد بگیریم

E



Elephant

1

F



Frog

2

3

G



Goat

4

H



Horse



سلطان پرواز

علی کوچولو خیلی دوست داشت مثل پرنده ها در آسمان پرواز کند بخاطر همین خیلی خوب درس می خواند تا به آرزویش برسد. وقتی علی کوچولو بزرگ شد به آمریکا رفت و خلبان هواپیمای جنگی شد. او بهتر از هر خلبانی با هواپیمای جنگی پرواز می کرد، بخاطر همین به او سلطان پرواز می گفتند. وقتی دشمن به ایران حمله کرد، علی به ایران برگشت. او چندبار با هواپیمای جنگی خود پایگاه های نظامی دشمن را بمباران کرد. صدام که از دست علی خیلی عصبانی بود دستور داد تا هواپیمای او را با موشک بزنند. هواپیمای علی بعد از برخورد موشک آسیب دید و در خاک عراق سقوط کرد اما علی زنده ماند. حالا صدام بدجنس به آرزویش رسیده بود و می توانست از او انتقام بگیرد. صدام دستور داد تا علی را با شکنجه های خیلی سخت به شهادت برسانند. شهید علی اقبالی دوگانه، بعد از شهادت در عراق به خاک سپرده شد. اما سال ها بعد دوستانش پیکر او را به ایران برگرداندند. حالا روح پاک علی مانند خودش در آسمان ایران عزیز ما پرواز می کند.





دوست عزیز جدول را حل کن و با جواب های آن جمله را کامل کن.



۱. وقتی مورد حمله قرار می گیریم آن را انجام می دهیم.

۲. به نادیده گرفتن خود بخاطر دیگران می گویند

۳. به افرادی که در یک کشور زندگی می کنند می گویند.

۴. به کسی که در راه خدا و دفاع از وطن، جانش را از دست می دهد می گویند.

۵. به عزیزترین و مهم ترین چیزی که یک موجود زنده دارد می گویند.

۶. انواع مختلفی مثل رُس، ماسه ای و شنی دارد!



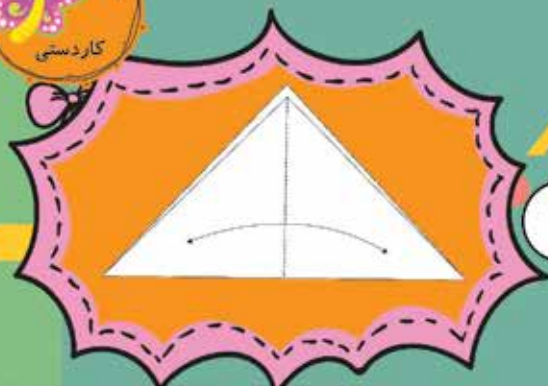
۴: بزرگ ترین الگوی ۲: است. او با

۵: خود از ۶: و ۳: کشورش ۱: می کند.



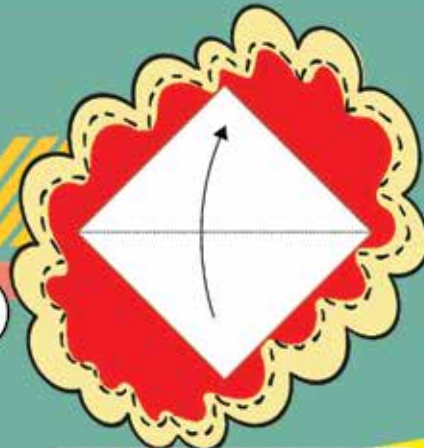
طراح سوال:
محبوبه کیخسروی





۲

از روی خط چین تا کنید سپس آنرا باز کنید تا بر روی خط مورد نظر خط تا مشخص باشد.



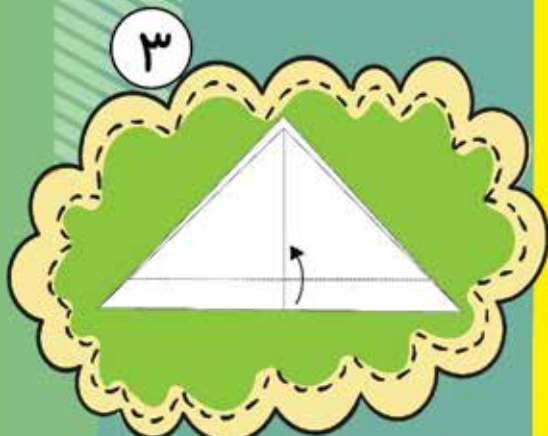
کاغذ را از وسط تا کنید.

۱



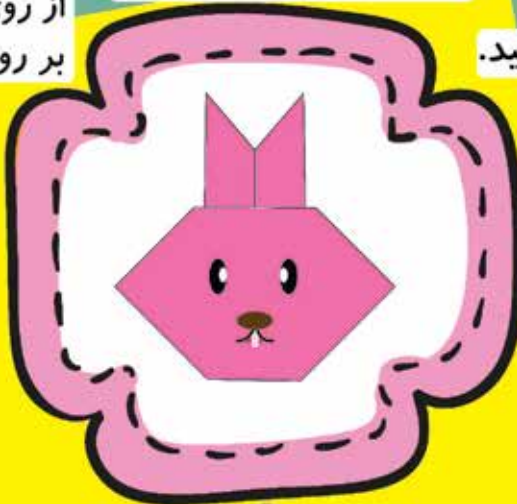
۷

از روی خط چین به پشت تا کنید.

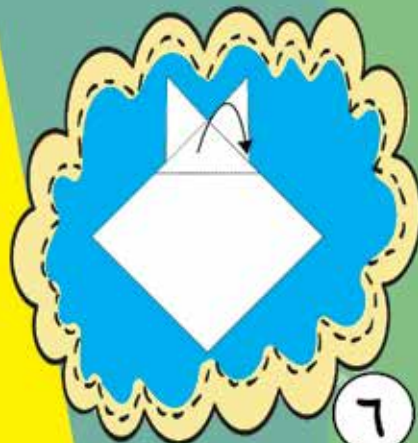


۳

از روی خط چین تا کنید.

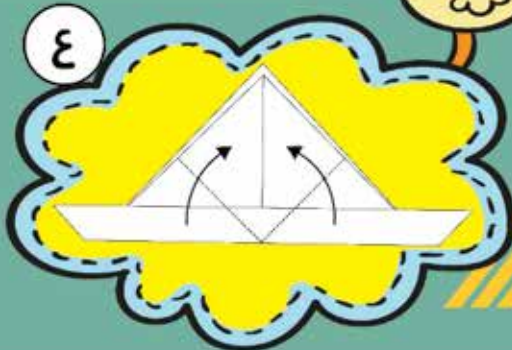


۸



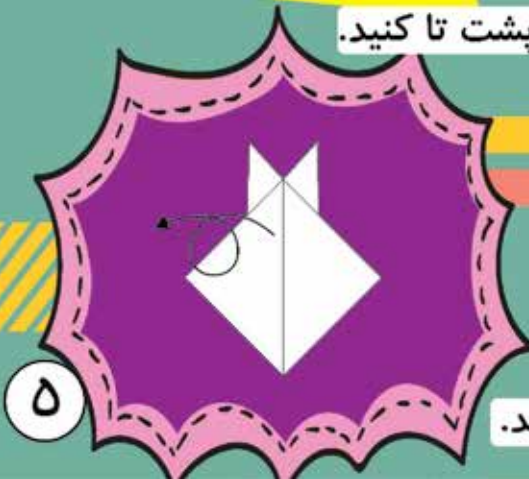
۶

از روی خط چین به پشت تا کنید.



۴

از روی خط چین ها به سمت مرکز تا کنید.



۵

شکل را برگردانید.







بهترین کمک

حاج اکبر، پدر بزرگ علی کوچولو، هر چند وقت یک بار به روستایی که قبلاً در آن بزرگ شده بود می رفت و به مردم نیازمند آنجا لباس و مواد غذایی هدیه می داد. علی کوچولو از پدر بزرگ قول گرفته بود تا در هفته احسان و نیکوکاری او را هم با خودش به روستا ببرد. بالاخره روز سفر رسید. علی کوچولو با خوشحالی به پدر بزرگ گفت: باباجاجی، این بار قرار است برای مردم چه چیزی ببریم؟ پدر بزرگ لبخند زد و گفت: هیچکدام عزیزم ما امسال بجای ماهی دادن به مردم نیازمند به آن ها ماهی گیری یاد می دهیم! علی کوچولو که حسابی گیج شده بود گفت: ماهی؟ من که اصلاً اسمی از ماهی نیاوردم، تازه روستای شما نزدیک بیابان است. اصلاً یک دریاچه کوچک هم نزدیک آن نیست چه برسد به دریا. شما چطور می خواهید به مردم آنجا ماهی گیری یاد بدهید؟ پدر بزرگ خندید و گفت: علی کوچولو این یک ضرب المثل است، ما امسال بجای آنکه به مردم نیازمند کالا هدیه بدهیم کاری می کنیم که آن ها خودشان بتوانند صاحب درآمد شوند و چیزهایی که دوست دارند را بخرند. ببینم تو پیشنهادی در این مورد داری؟ علی کوچولو که خیلی از تصمیم پدر بزرگ خوشحال شده بود کمی فکر کرد و گفت: پدر بزرگ من دیده ام که در روستا در همه خانه ها چند مرغ و خروس وجود دارد شاید اگر ما به آن ها کمک کنیم تا مرغ و خروس های بیشتری بخرند و خودشان صاحب یک مرغداری بشوند خیلی از مشکلات آن ها برطرف شود. پدر بزرگ لبخندی زد و گفت: آفرین این فکر خیلی خوبی است پس برنامه نیکوکاری امسال ما ساختن چند مرغداری کوچک در روستای قدیمی من است!



فاطمه کیوانی





ملیکا کارگران بافقی
۸ ساله از تهران



زهرا ثقفی
ده ساله از تهران



بچه های عزیز منتظر نقاشی های قشنگتون هستیم





✨ اگر به نوشتن علاقه داری، این قصه را کامل کن و برایمان بفرست تا در مسابقه ی بهترین قصه، شرکت کنی و جایزه بگیری!

اون روز صبح، لیلی و مادرش میخواستن از خونه بیرون برن و لیلی داشت یک عالمه وسیله توی کوله پشتی لوازم ضروریش میذاشت! مادر آهی کشید و گفت: لیلی! مسابقه که نیست! چرا این قدر چیزای مختلف توی اون کیف میداری؟!

داستان

داستان

داستان و شعر نیمه تمام

✨ اگر به شعر علاقه داری این شعر را که دوست عزیز مجله شاهد کودک، خانم سیده مریم خالقی سروده کامل کن و برای ما بفرست تا در مسابقه بهترین شعر شرکت کنی و جایزه بگیری.

خورشید خانم می چرخه
همه جا رو روشن میکنه
خوب زمینو گرم میکنه
می تابه به آب دریاها
بخار میشن می رن بالا
ابر میشن، میخورن به هم
بوووووووووووو
بارون میاد نم و نم و نم

شعر

نشانی ما :

shahedekoodak@gmail.com

شاهر
کوردی



ادرس مجلات شاهر: www.navideshahed.com

اپلیکیشن شاهر: shmag.ir